بسم الله الرحمن رحیم

درس خارج اصول 19/8/1386

بحث سر مناط دلالت یک جمله بر مفهوم بود ،مرحوم شهید صدر دوتا رکن ذکر کرده بودند برای این مناط به نقل از مشهور ، فرموده بودند که مشهور دوتا رکن قائل هستند، رکن اول مشهور با علیت انحصاریه از آن یاد کرده بودند، که شهید صدر تعبیر کردند که نسبت توقفیه یا التصاقیه و بعضی ها با تعبیر دیگه ای از آن یاد میکنند ، رکن دوم آن حکمی که در جمله قرار دارد شخص الحکم نباشدئ و سنخ الحکم باشد ، اینجا مرحوم آقا ضیا فرموده بودند عمده بحثی که در بحث مفاهیم هست رکن دوم است ، و الا رکن اول مفروغ عنه است ،تقریری که برای این کلام داشتند یک تقریر در نهایة الافکار هست که با آن سبکی که بحث کرده مطلبش مطلب درستی است ولی یک مقداری فاصله پیدا میکند از چهارچوبهایی که کلمات آقایون هست ، ایشان فرموده اند که اگر ما بتوانیم اثبات کنیم که جزا در جمله شرطیه سنخ الحکم هست به نحو طبیعت مطلقه ، یعنی حکمی که ساری است در جمیع افراد ، فرض کنید که اگر گفتیم اذا جاء زیدٌ وجب اکرامه تمام افراد وجوب اکرام را این را ما بر فرض مجیئ میخواهیم اثبات کنیم، خوب این مطلب برای مفهوم کافی هست و مهم این هست که این را اثبات کنیم، والا اینکه شرط علت انحصاری هست برای جزاء ، کأنّ این مسلم هست .که این را عرض کردیم که این مطلب درست است که اگر جزا را ما اثبات کنیم به نحو وجود ساری هست ولی اگر جزا به نحو وجود ساری باشد حتی علیت انحصاری هم در آن دخالت ندارد ، اصل ارتباط شرط و جزا را به هر نحوی از انحاء ما ثابت کردیم که خوب این ثابت است کافی هست برای اینکه جمله دلالت بر مفهوم داشته باشد، میگه اگر بر فرض مجیئ زید ، در صورت مجیئ زید تمام افراد وجوب اکرام فرص این است که تحقق پیدا میکند ، اگر قرار باشد مفهوم نداشته باشد این جمله اصلا منطوق جمله صحیح نیست ، بر فرض مجیئ زید تمام افرادش تحقق داشته باشد ،خوب این دیگه احتیاج به نسبت التصاقیه ، علیت انحصاریه ، هیچی ندارد ، خود همین اثبات میکند همه چیز ها را و ملازم با همه نکات دیگه هست، خوب این تقریری بود که در نهایة الافکار وجود داشت که قبلا صحبت کردیم.مرحوم شهید صدر کلام آقا ضیا رو در چهارچوبهای فکری خودشان تفسیر کردند و معنا کردند، ممکن است مراد آقا ضیا هم همین باشد ، عرض کرد مقالات الاصول عبارتهاش خیلی مندمج است فهمیدن مرادش سخت است، من نمیتوانم مطلب خاصی را نسبت به مقالات الاصول به ایشون نسبت بدهم، ممکن لب مطلب که آقا ضیا مطرح میکرده همین مطلبی باشد که کلام شهید صدر است ، شهید صدر سنخ الحکم را به معنای طبیعت مطلقه نگرفته آن را به همان معنایی که خود ایشان مطرح کردند که یعنی طبیعت مجرد از ملاحظات زائد ، ملاحظه اینکه وجود به نحو وجود ساری باشد ، صرف الوجود باشد ، همه این ملاحظات را از طبیعت ما مجرد میکنیم ، ما میگیم که اذا جاء زیدٌ اصل وجوب تحقق پیدا میکند حالا به چه نحو ، به نحو وجود ساری ، لا بشرط از جمیع قیودات ،لابشرط از جمیع ملاحظات ، خوب ایشان میگه در واقع همین مورد بحث هست که آیا جزاء ما طبیعت به نحو لابشرطی است یا به نحو شخص الحکم است، یک وجود خاصی را ما در نظر داریم و او را متفرّع میکنیم بر مجیئ ، یا نه طبیعت مجرد از خصوصیات را که اگر طبیعت مجرد از جمیع خصوصیات با رکن اول ضمیمه بشود ، که عبارت بود از نسبت توقفیه ، نسبت انحصاریه ، نسبت توقفیه که یک مضمون انتفاء در آن هست، معناش این میشود که این طبیعت مجرد از جمیع خصوصیات ، این طبیعت توقفش متوقف بر تحقق شرط ، اگر شرط تحقق پیدا کند این جزا تحقق پیدا میکند، خوب اگر قرار باشد متوقف بر تحقق شرط باشد با رفتن شرط باید جمیع افرادش برود، چون طبیعت انتفائش به انتفاء جمیع افراد هست و همان مفهوم استفاده میشود، این چهارچوب فکری شهید صدر بود ،در همین چار چوب فکری ایشان کلام آقا ضیا را معنا میکند ،ایشان میگه آقا ضیا میخواهند بفرمایند که ما در واقع به رکن اول نیاز نداریم چون متّفق علیه است ، همه قبول دارند که رابطه شرط و جزا حالا به تعبیر مشهور علیت انحصاریه است به تعبیر شهید صدر نسبت توقفیه و اینها است ، اینها را همه قبول دارند، این مقدار را همه قبول دارند، شاهدش هم قبلا گذشت، بحث سر این است که جزا آیا شخص الحکم است یا سنخ الحکم به این معنایی که شهید صدر توضیح دادند، و شاهدش هم این هست که اگر قرار باشد در جایی که شخص الحکم باشد ، یعنی جزا شخص الحکم باشد همه قبول دارند که این شرط علیت انحصاری دارد نسبت به شخص الحکم اگر علیت انحصاری نداشته باشد حمل مطلق بر مقید صحیح نیست اساسا اینکه مقید دلالت بر مقیّد بودن دارد، به برکت همین علیت انحصاری عناوین برای ترتب آن حکم هست، وقتی میگیم اکرم العالم العادل ، اعتق الرقبة المومنه ، این الرقبة المؤمنه اگر قرار باشد علیت انحصاری برای شخص حکم اعتاق نداشته باشد ، بین اعتق رقبة مؤمنه و اعتق رقبة ، هیچ گونه تنافیی وجود ندارد که تا بعد بحث بشود که مطلق را بر مقید حمل میکنیم، نمیکنیم، چون شرط حمل مطلق بر مقید در مرحله اول وجود تنافی است ، خوب این کلان آقا ضیا بود . ایشان دیگه اینجا ها سنخ الحکم را به آن تفسیر طبیعت مطلقه و تعبیرات معنا نمیکنند، به همان معنایی که خودش برای سنخ الحکم معنا میکرده کلام آقا ضیا را هم معنا میکنند، شهید صدر در پاسخ میفرمایند که شما یک ملازمه ای قائل شدید، گفتید که اگر جزا شخص الحکم باشد همه قبول دارند علیّت انحصاریه را پس بنابراین بحثشون در این هست که آیا جزا شخص الحکم هست یا سنخ الحکم هست، شهید صدر میفرماید بله این مطلب درست است که اگر جزا شخص الحکم باشد علیت انحصاریه موضوع برای این حکم مسلم است ولی نکته ای دارد که آن نکته اگر جزا شخص الحکم نباشد سنخ الحکم باشد ،آن نکته نمیاد، ما در واقع اینکه میخواهیم بگیم دوتا رکن به این معناست که جزا چه شخص الحکم باشد چه سنخ الحکم باشد برای دلالت بر مفهوم نیاز به یک قید دیگه دارد، یعنی برفرض اینکه جزا هم سنخ الحکم باشد یک رکن دیگه باید ضمیمه بشود که آن رکن در جایی که جزاء سنخ الحکم هست دیگه مسلم نیست، اگر جزاء شخص الحکم بود آن شخص الحکم بودن کافی هست برای اینکه دیگه ما رکن اول را نیاز نداشته باشیم، و براش بحث کنیم چون مسلم هست و همه قبول دارندکه وقتی جزا شخص الحکم است علیت انحصاریه مسلم است، ولی ما بحثمون این نیست ، میخواهیم بگیم بر فرض اینکه رکن دوم تمام باشد و جزاء سنخ الحکم هم باشد بر فرض آن رکن اول را ما باید بحث کنیم و اثبات کنیم ، بنابراین فرضی که جزاء سنخ الحکم باشد و طبیعی حکم باشد این علیت انحصاری شرط مسلم نیست و علیت انحصاری شرط را باید اثبات کنیم به برکت اینکه مثلا ظهور جمله شرطیه در علیّت انحصاریه ، یا به برکت ظهور قضیه در اینکه نسبت ، نسبت توقفیه هست، بنابراین ملازمه نیست بین صورتی که جزا شخص الحکم است و صورتی که سنخ الحکم است ، شما کأنّ تصور کردید چون درجایی که جزا شخص الحکم است رکن اول مسلم است پس بنابراین ما که جزا را سنخ الحکم هم میدانیم پس باید رکن اول را هم مسلم بدانیم، پس بنابراین دیگه نیاز به بحث ندارد، نه، اگر جزاء سنخ الحکم هم باشد باز این نیاز دارد که رکن اول را بحث کنیم، شهید صدر یک تعبیری دارند ، میگه هیچ ملازمه ای نیست که در صورتی که جزاء شخص الحکم باشد علیت انحصاریه مسلم باشد با جایی که جزاء سنخ الحکم باشد ، ما در واقع رکن اول را میگیم ما میخواهیم اثبات کنیم علیّت انحصاری را بر فرض تمامیّت رکن دوم ، هر رکن را برفرضی که همه شرایطش تمام باشد ما میخواهیم بگیم این رکن هم ثابت است در صورتی که سایر شرایط ثابت نباشد اصلا نیازی نداریم به اینکه این رکن را اثبات کنیم ، در اثبات هر چندتا رکن اگه داشته باشد ، ما میخواهیم بگیم اگه سه تای دیگه وجود داشته باشد چهارمی آیا وجود دارد یا ندارد، اما وقتی سه تایی نیست این وجود داشته باشد یا نداشته باشد خیلی مهم نیست، د رواقع آن که مهم است در فرض وجود سایر ارکان است، در میز در صورتی میتوانیم اثبات کنیم که پایه چهارم وجود دارد که سه تای دیگه را مفروض بگیریم، این هم میگه ما بر فرضی که رکن دوم تمام باشد رکن اول را باید اثبات کنیم، و این مسلم نیست، و هیچ تلازمی ندارد اینکه اگر جزاء شخص الحکم باشد علیّت انحصاریه مسلم است پس بنابراین اگر جزاء سنخ الحکم هم باشد باید علیّت انحصاریه مسلم باشد ، یک توضیحی میدهند، میگن یک برهانی وجود دارد که این برهان در شخص الحکم میاد ولی در سنخ الحکم نمیاد، برهان را اینجوری تعبیر میکنند، حالا عین عبارت را من میخوانم بعد توضیحش میدهم،**و البرهان أن الحکم إنّما یتشخّص بالجعل مهما کانت له مجعولاتٌ متعدده و من الواضح انه لایمکن أن یکون لجعلٍ واحد موضوعان بینما یعقل ان یکون لجعلین مستقلّین موضوعان مستقلّان**، خوب ببینید ایشان یک اصطلاح جعل اینجا به کار بردند یک اصطلاح مجعول بکار بردند، یک اصطلاح موضوع جعل به کار بردند، اینها نیاز به توضیح دارد .یک حکمی که صادر میشود مثل اکرم العلماء این حکم به نحو کلی اعتبار میشود و انشاء میشود ، این اکرم العلماء را ما میتوانیم به نحو قضییه شرطیه بیان کنیم ، اکرم العلماء یعنی اذا کان شخصٌ عالماً وجب اکرامه به صورت یک شرط وبه صورت یک جزاء این را تعبیر بکنیم، قانونگذار که این قانون را جعل میکند سه مرحله در این کارش وجود دارد، یکی آن زمانی که این قانون را وضع میکند باصطلاح عملیه جعل میگویند، عملیه جعل یک امری است آنی الحصول ، زمانی که این قانون وضع میشود یک چیزی است که در یک زمان خاص تحقق پیدا میکند و تمام میشود،این یک مرحله. آن عملیه جعل که انجام میشود یک قضیه شرطی تحقق پیدا میکند،که از مقوله امور اعتباری است یک اعتباری است که در این قضیه شرطیه متجسس شده است که این قضیه شرطیه حاکی از آن اعتبار است، که إذا کان شخصٌ عالماً وجب اکرامه این قضیه شرطیه چه د رعالم ، عالمی وجود داشته باشد چه نداشته باشد صادق است، این قضیه فقط در آن زمان جعل نیست ، امر استمراری است ، یک ساعت خاصی آن قانون اعتبار شد ولی معتبر آن قانون و آن امر عقلایی ،آن یک امر و قضییه استمراری وجود دارد که مفاد این قضییه شرطیه است ،إذا کان شخص عالما وجب اکرامه ، یک قضیه شرطیه که صدق قضیه شرطیه به تحقق شرط منوط نیست، چه وجود خارجی داشته باشد چه نداشته باشد، این تحقق دارد، به این مرحله میگیم جعل، اگه جعل میخواهیم بگیم نه آن جعلی که یک امریاسن آنی الحصول ، یک اکری است مستمر یک اعتباری است که در عمود زمان وجود دارد و به گذشت زمان تغییر نمیکند، ، البته آن قانون میشود لغو شود اینجور نیست که وقتی این اعتبار تحقق پیدا کرد دائمی باشد ونشود لغو کرد، میشود لغو شود، ولی تا وقتی این اعتبار لغو نشده است ،این حکم وجود دارد،که در واقع از بین رفتن این حکم به نسخ است، ، میشود مجلس یک قانونی میگذارد بعد یکروز آن قانون را میان لغو میکنند، خوب این هم دو مرحله. یک مرحله دیگه مرحله مجعول تعبیر میکنیم ، موقعی که آن شرط فعلیت پیدا میکند فرض کنید که ما میگیم کسی که این مقدار مال دارد باید مالیات بده ، بعد از اینکه یک نفر این مقدار مال پیدا کرد ، این (باید) فعلی میشود، و تحقق عینی پیدا میکند. پس بنابراین ما سه مرحله بحث داریم ، عملیه جعل ، جعل به نحو کلّیِ شرطی ، فعلیت آن جزاء فعلیت آن جعل ،که از این فعلیت جعل مرحوم نائینی به مرحله مجعول یاد میکند ، از آن جعل کلی جعل میگن، و گاهی اوقات بین جعل کلی و عملیه جعل در تعبیرات باهم خلط میشود، اینکه ایشون میگه إنّ الحکم انما یتشخّص بالجعل مهما کانت له مجعولاتٌ متعدده ، در واقع اینجور میخواهد بگوید که حکم ما وابسته به آن جعل کلی هست که وجود دارد، یعنی در واقع اینکه این حکم یک حکم هست یا دو حکم هست بستگی به این دارد که آن جعل کلی که هست آن قضیه شخصیه که ما داریم آن قضیه شخصیه ما یکی باشد یا دو تا باشد ، خوب هر قضیه شرطیه یک شرط که بیشتر نمیتوانند داشته باشند ، موضوع جعل یعنی موضوع آن قضییه شرطیه ، اگه ما میگیم اکرم العلماء العدول معناش یعنی إذا کان شخصٌ عالما عادلا وجب اکرامه ، ، اگر مفاد این قضیه شرطیه را ما درنظر بگیریم یک موقعی جمله ما به این شکل هست إذا کان شخصٌ عالما عادلا وجب اکرامه این یک جعل وحدانی است، جعل وحدانی موضوعش هم باید واحد باشد حالا هر مقدار که میخواهد مجعولاتش متعدد باشد یعنی در واقع با این جعل هر عالم عادلی که تحقق پیدا میکند وجوب اکرام می آید مجرد اینکه وجوب اکرامهی عدیده ای اینجا وجود دارد این باعث نمیشود که این جعل را بگیم ما متعدد هست، ولی اگر جعل متعدد باشد دو تا حکم اعتبار کرده باشیم، گفته باشیم اذا کان شخص عالما عادلا وجب اکرامه از یک طرف دیگه هم گفته باششیم اذا کان شخص عالما غیر عادلٍ وجب اکرامه ، هر کدوم به یک حکم و مناطی ، بنابراینکه جمله شرطیه دلالت بر مفهوم بکند این مطلب صحیح نیست که هم عالم عادل واجب الاکرام باشد هم عالم غیر عادل واجب الاکرام باشد، ولی اگر جملهء شرطیه دلالت بر مفهوم نکند هر دوتای اینها میتواند صادق باشد، و هیچ منافاتی ندارد، عقل میگه جعل شما یک موضوع واحد بیشتر ندارد آن قضییه شرطیه است ،قضییه شرطیه نمیتواند دو تا شرط داشته باشد،پس بنابراین فرض کنید یک حکمی روی عتق رقبهء مؤمنه رفته باشد ،یک حکم دیگه ای متوجه عتق مطلق رقبه شده باشد ، اینها با هم تنافی ندارد، پس اگر به جعل واحد اینها جعل شده باشند، معنای وحدت حکم یعنی همین، اعتق رقبةً و اعتق رقبة مؤمنه هر دو ناظر به یک جعل باشند، نمیشود جعل واحد یا موضوعش مطلق رقبه است یا رقبه مومنه ، هرجعلی یک موضوع که بیشتر نمیتواند داشته باشد، پس بنابراین این لازمه اش این هست که اگر رقبه مومنه دریک دلیل اخذ شده باشد در دلیل دیگه رقبه اخذ شده باشد با هم تنافی داشته باشند، حمل مطلق بر مقیّد مطرح بشود و از این بحثها، ولی این ربطی به بحث مفهوم ندارد در بحث مفهوم ما میخواهیم سنخ الحکم را نسخ کنیم، یعنی میخواهیم بگیم نه به جعلی که این حکم متلفلش است نه به جعول دیگر حکم روی فاقد آن شرط یا وصفی که ما نسبت به او میخواهیم مفهوم گیری کنیم حکم ثابت میماند، پس بنابراین این کلام آقا ضیا کلام تامّی نیست. در اینجا یک توضیحی ناچارم بدهم، فکر میکنم برای این بحث نیاز نبوده که انقدر بحث را ، اصل کلام مرحوم صدر درست هم هست اعتراض ایشان به کلام آقا ضیاء به نظر تمام است، ولی شاید یک جور دیگه تعبیر میکردیم بهتر بود ، ببینید در بحث جعل و مجعول رابطه جعل و مجعول یکسری بحثهای اصولیِ جدّیی وجود دارد ، که اصلا رابطه مرحله جعل و مرحله مجعول چیست؟دوتا بحث هست که من در کلمات بعضی از بزرگان دیدم این دوتا حیثیت را از هم تفکیک نکردند، اگر از هم تفکیک بشود خیلی بهتر است، یک مرحله بحث این است که جعل به نحو قضییه شرطیه است این قضیه شرطیه با تحقق شرط شما میگید جزاء فعلی میشود، این فعلی شدن یعنی چی؟ تحلیل کنید،چه حادثه ای اتفاق می افتد ،آن موضوع وقتی در خارج تحقق پیدا میکند میگیم وجوب فعلی میشود ، فعلیّت وجوب را تحلیل کنید، چه اتفاق جدیدی با تحقق شرط اتفاق می افتد، این یک مرحله بحث است، و بحث سودمندی هم هست ، مرحله دوم بحث انحلال است، جعلها معمولا به نحو کلی است ، بحث سر این است این جعل کلی به عدد مصادیق آیا منحل میشود یا منحل نمیشود؟ در این اصلا ربطی در دو حیثیّت مختلف هست ، اگر قضیه به نحو شرطیه هم نباشد ، گفته باشند نماز بخوانید ایها المصلّین فصلّوا بحث سر این هست ایها المصلین این قضیه منحل میشود که زید تو نماز بخوان عمر تو نماز بخوان خالد تو نماز بخوان ...آیا مفاد این قضیه کلیّه به این نحو هست، که به عدد افراد حکم منحل میشود، انحلال بحث رابطه حکم هست به نحو کلی و مصادیقش ، تطبیق حکم به مصادیق به چه نحو است؟ حتی حکم ممکن است قضیه شرطیه هم نباشد ، به نحو همین بالفعل ، اصلا قضییه خارجیه حتی باشد، همه اقسامی که شما در نظر بگیرید حیثیّت اینکه آیا حکمی که به نحو قضییه کلّیه است به عدد افراد موضوعات منحل میشود یا منحل نمیشود؟ علی ای تقدیر ما هر جور بخواهیم آن حکمی که بنحو قضییه کلّیه هست ، بگید جایی که به نحو قضییه کلّیه بیان شده است آیا تحلیل میشود یا نمیشود یک مطلب مسلم است، آن این است که جایی که شارع گفته باشد ایها المصلین صلّوا میتواند به جای این تعبیر به تک تک افراد بگه زید تو نماز بخوان عمر تو بخوان بکر تو بخوان و...آن قرضی که از تحریک کلّییّه مکلفین هست با تحریک تک تک اینها هم حاصل میشود، انحلال این هست که اگر جایی حکم را برده باشیم روی عنوان کلّی آیا حکم روی عنوان کلی منحل میشود یا نمیشود؟ ما عقیدمون این است که منحل نمیشود ، ولی حالا فرض کنید جایی که حکم را روی عنوان کلی بده باشد ما عقیده نداشه بادشیم که منحل میشود، ولی این مقدارش مسلم است که میشود به جای اینکه حکم را کلی ببرد به تک تک افراد بگه دیگه، خوب حالا بیایم دراین جمله ای که داشتیم ، اکرم العلما، اکرم العلما را یک موقعی حکم را به نحو اکرم العلما شارع جعل میکند ،یک حکم کلی شرطی است، که این را بخواهیم به نحو قضییه شرطیه بیان کنیم معناش این میشود إذا کان شخصٌ عالما وجب اکرامه ، این حکم میتواند منحل شود ، این بحث هست که نسبت به آن شخص و نسبت به عالما، انواع واقسام عالمهایی که وجود د ارد و انواع و اشخاص افرادی که وجود دارد، میشود منحل شود یا نمیشود منحل شود، آیا اذاکان شخص عالما به معنای این هست که اذا کان زید عالما ، عمرا ، بکرا .. عالما به تعداد افرادی که زید وجود دارد آن حکم منحل بشود، به تعداد انحاء عالمیّت منحل بشود، در مورد خود زید هم اگه در نظر بگیریم، اذا کان زید عالما به جای عالما ، فقیها ادیبا نحویّا، انواع و اقسام عالمهایی که ما میتوانیم تصویر کنیم، ، خوب این یک بحث کلی است که آیا این انحلال وجود دارد یا ندارد؟ حالا اگر به جایی که از اول آن حکم کلّی را بیان کرده بود بعضی از آن قضایای منحل شده اش را بیان کند، بگه که اذا کان زیدٌ ادیبا وجب اکرامه ، اینجا شخص الحکمی که ما میخواهیم تصویر کنیم ، یعنی چی شخص الحکم؟ یعنی همین حکم خاصی که روی زید ادیب رفته است ولو مناطش در زید خصوصیت نیست درادیب بودنش هم خصوصیت نیست، زید بما هو انسانٌ این حکم را دارد، ادیب هم بما انه عالمٌ این حکم روش رفته است ، ولی من نمیخواهم در این جمله آن حکم کلی را بیان کنم آمدم یک فرد خاص و یک مصداق خاص از آن کلی را بیان کرد ، گفتم اذا کان زیدٌ به جای انسانٌ ادیبا به جای عالماً وجب اکرامه، اینجا است که ما میگیم شخص الحکم ، یعنی ان حکمی که این قضیه متکفلش هست، اذا کان زیدٌ ادیبا وجب اکرامه این وجوبی که این جمله متکفّلش هست ، مصداقی از مصادیق آن وجوب کلّی است، این خوب برای زید ادیب است دیگه ، برای زید نحوی و طبیب و .. نیست ، برای عمر ادیب هم نیست و...موضوع تقسیم بشود به اقسام مختلف محمول تقسیم بشود اینها را شامل نمیشود، حالا جعلش واحد باشد متعدد باشد اینجا بحث جمله ای که ما داریم بیان میکنیم الزاما لازم نیست تمام آن جعل کلی را بیان کند ، جمله شرطیه ما الزاما باید مطابق جعل کلیی که شارع جعل کرده لازم نیست باشد ، کسی سوال کرده اگه زید ادیب باشد باید اکرامش بکنم یا نباید، فرض کنید سوال شخص این باشد که زید رفته دانشگاه ادبیات ادبیات بخواند که ادیب بشود من وظیفه ام چیست؟ میگه اذا کان زید ادیبا وجب اکرامه ، ممکن ملاکش اصلا نه زید در آن خصوصیت داشته است نه ادب خصوصیت داشته باشد ، اینکه میخواهیم بگیم نسبت به این شخص الحکم ، شخص نه آن چیزی که جعلی که تحقق پیدا کند، شهید صدر میگه انّ الحکم انّما یتشخّص بالجعل ، بحث اینکه جعل واحد موضوع واحد میخواهد مجعولاتش متعدد ، این بحثها را پیش میکشد، نه بحث خیلی ساده تر از این بحث است، جملیه شرطیه حالا ناظر به جعل تمام افراد آن کلی باشد ناظر به بعضی باشد هر چی میخواهد باشد آن مهم نیست به هر حال آن چیزی که این قضیه متکفّلش هست آن مقدار ی که متکفلش هست ، آن مقدار موضوعش زید ادیب هست،زید غیر ادیب ولو ناظر به این موضوع هم باشد شاملش نیست، در آن شخص حکم ، این شخص حکمی که میگیم یعنی آن حصه از آن حکم کلی که این جمله ناظر به آن حصّه هست ،آن حصه در آن زید و ادب در آن دخالت دارد، خوب این بدیهی و واضح است دیگه حالا جعلش چی باشد و بحثهای مجعول آنها را دیگه نیاز نداریم ما دنبال کنیم، خوب واضح است زیدی که ادیب باشد این جمله ناظر است، بنابراین زیدی که ادیب نباشد عدم وجوب اکرامش به مفهوم بستگی دارد ولو در اصل هم با یک حکم هم این ثابت شده باشد ، لازم نیست تمام مصادیق را شامل باشد، میتواند بعضیش را ناظر باشد، بحث جمع کنم، ببینید مفهوم یعنی این که آقا این حکمی که رفته روی زید ، زیدٌ إن کان ادیبا وجب اکرامه ما میگیم زیدٌ إن لم یکن ادیبا لایجب اکرامه ، این لایجب اکرامه یعنی نه آن وجوبی که به همان جعل ادیب ، به جعلی که ادیب هم از مصادیقش هست ، نه به آن جعل وجوب روی زید رفته نه به جعل دیگر ، مفاد مفهوم این است، مفهوم میگه که اگر زید واجب این شرط نباشد این حکم درحقّش ثابت نیست لا بهذا الجعل الثابت لالادب لا بجعل الآخر، سنخ الحکم یعنی این، خوب بحث مفهوم ایم را میخواهد اثبات کند، خوب این کلام مرحوم صدر اعتراضشون به آقا ضیا وارد است، که خوب شما اگر بخواهید این معنا را ثابت بکنید علاوه بر اثبات سنخ الحکم بودن علیّت انحصاری هم باید ثابت بکنید ، سنخ الحکم را اگر به معنای طبیعت مجرد از جمیع خصوصیات گرفتید میگید اگر زید ادیب باشد این طبیعت مجرد از جمیع خصوصیات ثابت است ، ممکن است اگر زید ادیب هم نباشد ، خصوصیات دیگه ای هم داشته باشد، عالم باشد به جهت دیگه خدمتگذار باشد به جهت جعل دیگه ، باز هم این حکم وجوب اکرام در حقّش ثابت باشد آن بستگی دارد، مفهوم داشتن وابسته به این هست که آن رکن اول صادق باشد یا نباشد، عرض کردم اعتراض ایشان وارد است به آقا ضیا ولی تعبیر را یک قدری خیلی پیچانده شده .